



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب:

مرور گذشته	۲
تصویر کلی از مباحث پیش رو	۲
موارد آداب	۳
۱. اخلاص	۳
۲. اختیار معلم صالح	۳
بررسی روایات از لحاظ دلالت	۴
۱. اطلاق روایات	۴
۲. افاده حکم و جوب از روایات	۴
۳. ارشادی و مولوی بودن حکم	۵
قاعده کلی	۵
۳. کتابت در موقع تعلم	۶
بررسی دلالتی روایات کتابت	۶
۱. اطلاق روایات	۶
شبهه‌ی روایت مفضل بن عمر	۷



مرور گذشته

اگر بخواهیم یک نگاه کلی به مباحث گذشته بکنیم، باید بگوییم که فقه تربیت به دو بخش تعلیم و تعلم و دیگری تربیت تقسیم می‌شود.

در باب تعلیم و تعلم، ما به دو بخش می‌پردازیم، یکی تعلم است و دیگری تعلیم است. چیزی که تا به حال ما بحث کردیم، پیرامون علم و تعلم بوده است. ما در این قسمت با یک نگاه فقهی به قضیه پرداختیم. منظور علم را مشخص کردیم، همچنین علوم که تعلمشان واجب، حرام، مستحب و مکروه است را بررسی کردیم. این دسته‌ها را بحث کردیم. علمی واجب، حرام، مستحب را بحث کردیم. ممکن است مصادیق دیگری برای مستحب و مکروهات پیدا بشود اما عمده‌اش را بیان کرده‌ایم.

تصویر کلی از مباحث پیش رو

این یک تصویر کلی از مباحث ما بوده است. در ادامه مباحث می‌خواهیم نگاهی به آداب تعلم داشته باشیم. این بحث روشن است و پیچیدگی خاصی ندارد. این بحث ما پیرامون همان چیزی است که در منیة المرید آیت‌الله ری شهری آمده است. در فقه نیز مرسوم است که به آداب نگاهی می‌اندازند، ما نیز به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

در فقه نیز در بحث آداب، مرزهای نزدیکی با اخلاق پیدا می‌کند، ما نیز تمام مواردی که می‌تواند حکم داشته باشد، را بررسی می‌کنیم. البته از نگاه اخلاقی بررسی نمی‌کنیم و از نگاه حکمی آن را بررسی می‌کنیم. بعد از این مبحث به مباحث تعلیم می‌پردازیم.

ما در این مباحث، کاری به تحلیل ثانویه از مباحث نداریم. چیزی که در اسلام به آن تشویق و ترغیب شده است، همان چیزی است که مربوط به علم دینی است. بیش از این تحت عناوین ثانوی جای می‌گیرد. البته با این نگاه تحلیلی، صحبت‌های زیادی می‌توانیم بکنیم، اما چون بحث فقهی نیست وارد آن نمی‌شویم.

نکته: ما منظورمان از تعلیم و تعلم، وجه روان‌شناسی آن نیست. مفاهیم عرفی مدنظر ماست. تعلیم و تعلم مقدمه‌ای برای تربیت است. ولی اینکه بگوییم خود تربیت است، جای بحث است که بعدها مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحث ریا و اخلاصی را که قبل مورد بحث قرار دادیم را باید در اینجا در قسمت آداب مورد بحث قرار می‌دادیم.



موارد آداب

۱. اخلاص

یکی از موارد آداب، اخلاص است. تمام جوانب این را در چند جلسه بحث کردیم. همان‌طور که گفتیم اخلاص این امر را تعبدی نمی‌کند. همچنین محدوده روایات به مباحث شریعت و دینی است.

۲. اختیار معلم صالح

ادب دیگر، اختیار معلم صالح است. در اینجا بحث روایات را مطرح نمی‌کنیم. زیرا تعدد روایات زیاد است. روایات در صفحه ۲۳۵ کتاب منیة المرید است. بعضی از این روایات عبارت‌اند از:

«عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^۱

«هذا العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم»^۲

«لَا تَقْعُدُوا إِلَّا إِلَىٰ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ إِلَىٰ ثَلَاثٍ مِنَ الْكِبَرِ إِلَىٰ التَّوَاضُّعِ»^۳

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كَوْلَهُ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ»^۴

این روایات اکثراً دارای سندهای ضعیف است. تنها روایت همان روایت اول است، که آن روایت نیز مرفوعه است، در نقل آمده است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ» است، این سند معتبر نیست. بقیه نیز معمولاً در کتبی هستند که سندی ندارند. فقط یکی دو تا از روایات در کافی آمده است. که آن‌ها نیز مشکل دارند.

تنها روایت معتبر آن از هشام بن حکم است که در کافی آمده است:

۱- کافی (ط-اسلامیة)، ج ۱، ص ۵۰

۲- منیة المرید، ص ۲۳۹

۳- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۳۳

۴- سفینة البحار ماده طعم



«لَا عِلْمَ إِلَّا مِنَ عَالِمِ رَبَّانِي»^۱

در اینجا نهی آمده است. نفی در مقام نهی است. و می‌فرماید: «تعلّم نکنید مگر از عالم ربّانی».

البته باید دقت کنیم که اگر روایت هشام بن حکم هم نبود، تعدد و کثرت در چنین امری، موجب نوعی اطمینان عقلایی است. همان‌طور که بیان کرده بودیم، چیزی که مخالف عقل نباشد، کثرت روایات موجب یک حجت عقلایی می‌شود.

بررسی روایات از لحاظ دلالت

در بررسی دلالتی این روایات به چند نکته باید توجه کنیم:

۱. اطلاق روایات

ابتدا باید ببینیم که این تعلّم، اطلاق دارد و هر تعلمی را در برمی‌گیرد، یا اینکه فقط در علوم دینی است. اکثر روایات مربوط به همان تعلّم دینی است. در یکی از روایات آمده است که: «هَذَا الْعِلْمُ دِينٌ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۲ یا «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كُتِبَ لَهُ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ»^۳ منظور از علم در این روایات، همان علمی است که با سعادت انسان سروکار دارد.

۲. افاده حکم و جوب از روایات

دومین نکته این است که از این روایات، واجب یا حرام بودن به دست می‌آید یا خیر؟ در جواب باید گفت، حرمتی را افاده نمی‌کند و ممکن است کراهت شدید‌ای را برساند. اینکه از غیر معلم صالح، معارف دین را بیاموزیم، کراهتی می‌تواند باشد. در نتیجه می‌توانیم بگوییم، مراجعه به عالم غیر ربّانی، کراهت دارد و مراجعه به عالم ربّانی و تعلّم از او، استحباب دارد.

در روایت دیگری که آمده بود: «لَا تَقْعُدُوا إِلَّا إِلَىٰ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ ثَلَاثٍ إِلَىٰ ثَلَاثٍ مِنَ الْكِبَرِ إِلَىٰ التَّوَّاضُعِ»^۱ در اینجا به صراحت می‌گوید: عالمی که شما را از کبر به تواضع و ... می‌برد، مناسب است. از اینجا می‌فهمیم که جنبه‌ی علم، همان دینی است.

۱- کافی (ط - الاسلامیة) ج ۱، ص ۱۷

۲- منیة المرید، ص ۲۳۹

۳- سفینة البحار ماده طعم



۳. ارشادی و مولوی بودن حکم

نکته‌ی بعدی این است که استحباب و کراهت مولوی یا ارشادی است؟ ممکن است کسی بگوید ارشادی است. زیرا اسراری دارد. چون انسان از تأثیرات سوء مصون بماند، این چنین گفته شده است. برای اینکه انسان تأثیرات مثبت را بپذیرد، به عالم ربانی مراجعه کند. این یک نوع ارشاد است. این سر در روایات و مقام عقلی ما روشن است و به آن اشاره‌هایی شده است.

۴. اکنون باید ببینیم که این سر حکمت یا علت است؟ ما سابقاً قاعده‌ای را طراحی کردیم و گفتیم که اصل در احکام مولویت است، اگر علت بخواهد حکم را تغییر بدهد و ظهور را از بین ببرد، باید قرینه‌ی قوی وجود داشته باشد. در این روایات اشاره به سر شده است، اما در تمام روایات نمی‌توانیم علت را به سر حمل کنیم. نمی‌توانیم بگوییم که اگر در جایی این سر نبود، کراهت برداشته می‌شود. لحن علیت در روایات وجود ندارد. البته باید بگوییم که اصل این است که حکم به موضوعیت خود باقی است.

ما در اینجا دو بحث داریم. یکی بحث مولویت و ارشادیت است و یکی بحث حکمت و علیت است. در اینجا می‌خواهم بگویم که وجهی که ارشادی بکند، نیست، و وجهی که حکم را از موضوعیت بیندازد، وجود ندارد. اصل همان مولویت و موضوعیت است.

قاعده کلی

اصل در احکام مولویت است مگر در صورت زیر:

الف) مولویت مستلزم دور تسلسل باشد.

ب) در جایی که قراین قوی باشد.

ج) در جایی که مولویت محال باشد. مثل «اطیعوا الله»

د) در جایی که می‌شود مولوی باشد، اما در مورد می‌دانیم که اگر بخواهد مولوی باشد، دو حکم به وجود می‌آید و قطع داریم که در مورد دو حکم نیست.

آیت‌الله وحید می‌فرمودند: همه جا اصل مولویت است، فقط در جایی که مولویت محال است، دست برمی‌داریم. ما در روایات نداریم که بگوید از عالم ربانی نگیرید چون اثرات سوء می‌گذارد، اگر به این بیان بود ظهور در علیت می‌کرد. در اینجا بیشتر ظهور در حکمت دارد.



آداب دیگری نیز وجود دارد که من گزینش می‌کنم:

۳. کتابت در موقع تعلم

کتاب در موقع تعلم، از آداب تعلم است. این مطلب در صفحه ۲۴۰ است. روایاتی در این باب مطرح است.

«اَكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا.»^۱

«اَكْتُبْ وَبُتَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ»^۲

ممکن است یکی از روایاتی که در کافی آمده است، معتبر است. این روایات در وسائل الشیعه، جلد ۱۸ نیز وجود دارد.

بررسی دلالتی روایات کتابت

بررسی دلالتی روایات، دارای چند نکته است:

۱. اطلاق روایات

معمولاً کتابت، در دایره همان علوم دینی است، منتها بحث کتابت مقداری جنبه عقلی دارد. جنبه‌ی عقلی اقتضا می‌کند که اطلاق داشته باشد. حتی الغای خصوصیت و یا تنقیح مناط نیز قابل تصور است. کتابت با اخلاص تفاوت دارد.

در این روایات به دو سر اشاره شده است، در بعضی روایات سر را به خود شخص بیان کردند و می‌فرماید این‌گونه بهتر است و خود شخص بهتر می‌فهمد. سر دوم نیز ماندگاری علم است.

در روایت دیگری از مفضل بن عمر نیز نقل شده است. البته ایشان معتبر نیست. مفضل بن عمر محل اختلاف است. در تنقیح مقال مرحوم مامقانی بحث‌های مفصلی در مورد ایشان شده است. تعارض روایات در مدح و قدح ایشان وجود دارد.

یکی از معضلاتی که در رجال وجود دارد این است که بسیاری از روایاتی که مشهورند، روایاتی در قدح آن‌ها وجود دارد، مثلاً: زرارة یا محمد مسلم. کسانی که قدح نداشته باشند، بسیار کم هستند. اما کسانی مثل زراره، دارای مدح‌های قوی هستند و از نظر تاریخی نیز اعتبار شخصیتی بالایی دارند. از اینجا می‌توان فهمید که قدح‌ها جنبه‌ی تقیه‌ای داشته است یا اینکه جعل شده است. ولی

۱- کافی (ط-الاسلامیه) ج ۱، ص ۵۲

۲- همان



کسانی روشن نیست. مثلاً در مورد مفضل بن عمر، مشکلات زیادی وجود دارد. ایشان در سند روایات مهمی مثل توحید مفضل قرار دارد.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَيْبَرِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَكْتُبُ وَبُتَّ عَلِمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأُورِثُ كُتُبَكَ بَيْنَكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْتَسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ»^۱

همان‌طور که بیان کردیم، این دو روایات به دو سر اشاره دارد. ممکن است کسی بگوید، گرچه در این روایات علم آمده است و منظور همان علم دینی است، ولی می‌توانیم به خاطر اسرار، تنقیح مناط بکنیم و در تمام علوم بیان کنیم.

به نظر می‌رسد که این تنقیح مناط در اینجا وجهی ندارد.

درست است که در کتابت یک چیز عقلی وجود دارد؛ اما شاعریت مولا، در محدوده علوم خودش است. در آنجا اعمال مولویت کرده است، ولی اگر بخواهیم اعمال مولویت را تعمیم به جاهای دیگر بدهیم چون، سر مشترک دارند، خیلی قابل قبول نیست. شارع بیشتر، در محدوده علمی دینی خودش، اعمال مولویت کرده است. عقل ما می‌فهمد که ماندگاری علم و ثبات علم، به کتابت است، این یک حکم عقلی است. اگر ما روایات مطلقاً داشتیم باید بگوییم که ارشاد به حکم عقل است و ظهور در ارشادیت پیدا می‌کند. اما روایاتی که ما داریم، اعمال مولویت کرده است، و وجهی برای الغای خصوصیت این‌ها نیست که بگوییم هر علمی را شامل می‌شود و بگوییم که استحباب در کتابت هر علم وجود دارد.

شبهه‌ی روایت مفضل بن عمر

شبهه‌ای که می‌توان در روایت مفضل کرد این است که بحث مولویت نیست و فقط مقدمه است. یعنی حکم مقدمی است. وقتی ذیل روایت را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که تعلیم مستحب است، هدایت دیگران واجب یا مستحب است. اما عنوان کتابت خصوصیتی ندارد، این یکی از مقدمات امر مستحب است. نظیر این بحث در جاهای دیگر نیز داشتیم. می‌توانیم در اینجا بگوییم که کتابت موضوعیت ندارد، و مقدمیت دارد. البته باید بگوییم که هر چند زوایای مختلف را کاوش می‌کنیم، بسیار مشکل است که مطلبی را واضح بیان کنیم. مثلاً در علم به ذهن می‌آید که موضوعیت دارد، اما در کتابت به شکلی بیان دارد که این‌ها مقدمه است و مستقلاً

۱- کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۱، ص ۵۲



چیزی نیست. مثلاً می‌گویند کتابت کنید تا برای آیندگان بماند. وقتی حکمی بر مقدمات می‌آید، این نوع مقدمه در حکم ارشادی می‌آید.

در نتیجه استظهار ما دو چیز است: یکی اینکه حکم مولوی در این روایات مربوط به علم دینی است. در علم غیر دینی، ظهور ندارد. نکته دوم این است که کتابت اشاره به مقدمه و حکم ارشادی دارد.

همه روایاتی که در باب کتابت آمده است، در مورد این است که با کتابت، علم بهتر فهمیده می‌شود، بهتر علم می‌ماند. در تمام این‌ها قرینه‌ای وجود دارد که اشاره به سر دارد. تبدیل «اكتبوا» به «قيدوا» اشاره به سر می‌کند. اما در علم چنین چیزی نبود و سر و حکمتی در آن نبود. این تفاوت باعث می‌شود که در نتیجه‌گیری تفاوت بگذاریم. البته این یک نظر است و کسی می‌تواند این مطلب را رد بکند.

ما کاری نداریم به اینکه سر مکشوف است یا خیر؟ بلکه به این کار داریم که آیا روایات بر سر مکشوف تکیه می‌کند، یا اینکه روایات بر سر مکشوف تکیه نمی‌کند. در کتابت بیان علیت نیز وجود ندارد که تقسیم بزنند.

ادب‌های دیگری نیز وجود دارد که نتایج متفاوتی دارند. در انتهای آداب نیز نتیجه‌گیری کلی داریم که بسیار مهم است.

تاکنون مطلقاً که جنبه‌ی مولویت داشته باشد، تا الآن نداشتیم.